

سید شهید

سرشناسه: غفار نقیسی، زهرا، ۱۳۵۵- گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: فرزانه‌ای از زندگی سردار سرلشکر شهید محمد مهدی خادم الشریعه/گردآوری و بازنویسی زهرا غفاری نقیسی؛ تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ ویراستار سیدمحمد آریانزاد.

مشخصات نشر: مشهد: نشر ایمان پور، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۸۲ ص. - مصور (رنگی). - ۱۷۰×۱۱۰ س.م.

فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، آ.ج. ۲۱.

شابک: 978-622-6608-07-5

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگذشتنامه

Martyrs -- Iran -- Biography

موضوع: خادم الشریعه، محمد مهدی، ۱۳۳۷ - ۱۳۶۱.

موضوع: خادم الشریعه، محمد مهدی، ۱۳۳۷ - ۱۳۶۱ -- دوستان و آشنایان -- خاطرات

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

Martyrs -- Survivors -- Iran -- Diaries

شناسه افزوده: آریانزاد، سیدمحمد، ۱۳۴۱ - - ویراستار

شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

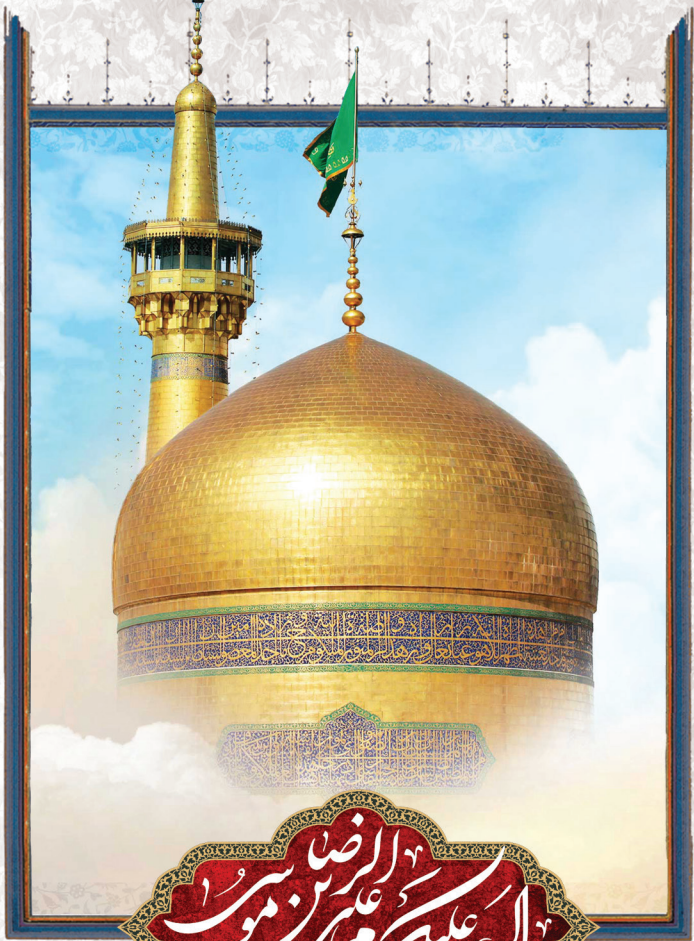
شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. اداره هنری، اسناد و انتشارات

شناسه افزوده: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، آ.ج. ۲۱.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ج ۲۱ / الف۹ / DSR۸۶

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۴۹۶۱۱



عَلَيْهِ السَّلَامُ
إِمَامُ الرِّضَا



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: فرازهایی از زندگی سردار سرلشگر شهید محمد مهدی خادم الشریعه
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)

تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: زهرا غفارنقیبی

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دیانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۰۷-۷

قیمت: ۵۰٫۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید

و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها که خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ

قَتْلُ الشَّهَادَةِ) و علی ع آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ الْمَوْتِ الْقَتْلُ)

«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن

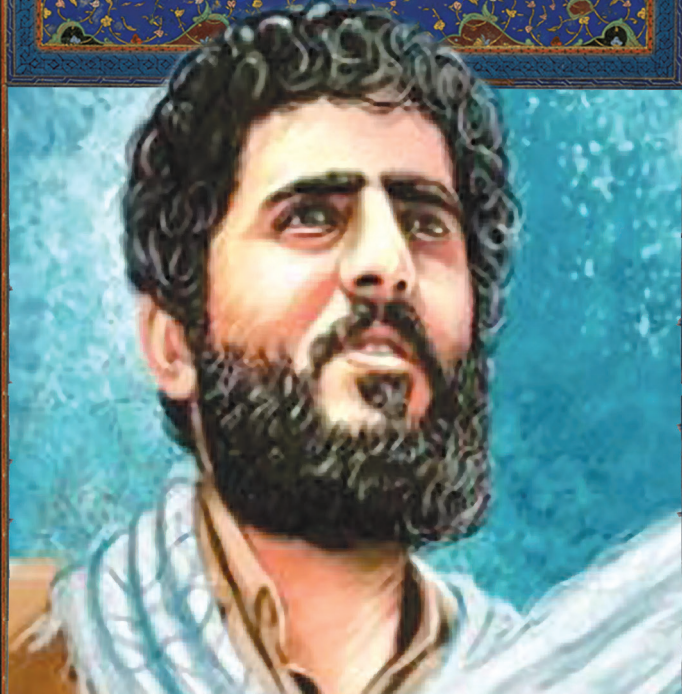
احتیاج داریم.» (امام خامنه ای رحمته الله علیه ۱۳۹۴/۷/۵)
 (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

محمد مهدی خادم الشریعه



محل تولد: سرخس

محل شهادت: خرمشهر

گلزار: حرم مطهر امام رضا علیه السلام

تاریخ تولد: ۱۳۳۷/۱/۱

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۲/۳۱

آخرین سمت: فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا علیه السلام

محمد مهدی خادم الشریعه، روز جمعه یکم فروردین ماه ۱۳۳۷، در شهرستان سرخس، به دنیا آمد. او بسیار کودک بود که به دلیل فضای مذهبی شهر مشهد، والدین اقدام به تغییر محل زندگی و مهاجرت به مشهد نمودند.

محمد مهدی، پس از سکونت در مشهد و گذراندن تحصیلات ابتدایی، به دبیرستان علوی رفت. اما دبیرستان علوی به دلیل فعالیت‌های سیاسی تعطیل شد و محمد مهدی سال آخر دبیرستان را در مدرسه‌ی دیگری گذراند. در دوران پیش از انقلاب اسلامی، ضمن آشنایی با نظرات سیاسی امام خمینی رهبر، به صف مبارزین پیوست

و تاپیروزی انقلاب دست از مبارزه برنداشت. از بدو پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درآمد.

پس از دیدن دوره‌های تخصصی در مشهد و تهران، به سمت‌های رئیس دفتر فرماندهی و مدیریت داخلی ستاد منطقه ۴ سپاه منصوب شد. اوایل مهرماه ۱۳۶۰ به خوزستان رفت.

در عملیات‌هایی از جمله، عملیات آزاد سازی بستان شرکت نمود. سپس به دنبال شکل‌گیری تیپ ۲۱ امام رضا علیه السلام، به عنوان اولین فرمانده تیپ، انتخاب گردید.

سرانجام این اسوه استقامت و فداکاری در مرحله سوم عملیات بیت المقدس اجرزحمات خود را گرفت و در سحرگاه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ در نزدیکی خرمشهر به خیل شهدا پیوست.

گلزار این سردار رشید در حرم مطهر امام رضا علیه السلام می باشد.

وقتی محمد را باردار بودم، به زیارت مزار مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شدیم. در حرم بودیم که متوجه اولین تکان محمد شدم. این را به همسرم گفتم. همسرم همان جا دست به دعا برداشت و از امام حسین علیه السلام خواست تا فرزندمان از مریدان اهل بیت شود. قبل از سفر به کربلا و در دوران بارداری محمد مهدی، شبی خواب دیدم که به هنگام عصر اعلام کردند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف ظهور کردند. در این هنگام بدن من شروع به لرزیدن کرد. وقتی به آسمان نگاه کردم، دیدم سروگردن شخصی از کنار خورشید در آسمان ظاهر شد. آن جا متوجه شدم که امام عصر ظهور فرمودند. در این هنگام از خواب بیدار شدم.

کبری متقیان، مادر شهید



به یاد عطش

قافله عشق

سه روز از تولد محمد مهدی می‌گذشت که متوجه بیماری او شدیم. نوزاد به شدت عطش داشت و هیچ چیز این تشنگی او را فرو نمی‌نشاند. با دیدن بی‌قراری فرزندم به یاد تشنگی شهدای کربلا و حضرت علی اصغر افتادم و سخت گریستم. بعد از گذشت زمان اندکی پسرم شفا یافت و از آن رنج طاقت فرسا نجات پیدا کرد.

ایثارنامه

۲۲

جلد بیست و یکم

صادق خادم الشریعه، پدر شهید

رویش نهال نوجوانی

به کارهای فنی علاقه‌ی فراوانی داشت. آزمایشگاه کوچکی درست کرده بود و روی موادشیمیایی آزمایش‌های مختلفی انجام می‌داد. در همان دوران ورزش‌های شنا و فوتبال و اسب سواری از جمله کارهایی بودند که محمد مهدی اوقات فراغتش را با آن‌ها پُر می‌کرد.

محمد مهدی بخشی از اوقات فراغت خود را به مطالعه کتاب‌های شهید مطهری، شهید هاشمی نژاد، دکتر شریعتی و صمد بهرنگی اختصاص می‌داد.

اما در دوران دبیرستان و با اوج گرفتن نهضت انقلابی مردم به رهبری امام خمینی علیه السلام، کم‌کم به صف انقلابیون پیوست و اولین آشنایی

او با اهداف انقلاب ورهبری نهضت و نتیجتاً
فعالیت‌های مبارزاتی‌اش، در سنین نوجوانی آغاز
گردید.

در جلسات سخنرانی آیت الله خامنه‌ای رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
در مسجد کرامت شرکت می‌کرد و همان
زمینه‌ی حضورش شد در تظاهرات‌ها بر علیه رژیم
پهلوی شد. با انقلابیون در پخش اعلامیه‌های
امام همکاری می‌کرد و نوجوانان مستعد را به
صف انقلابیون دعوت می‌نمود.

در اوایل سال ۱۳۵۶ جهت استماع سخنرانی شهید کامیاب به مسجد کرامت رفته بودم. بعد از اتمام جلسه، محمد مهدی از من پرسید: آیا حضری پیام‌ها و تصاویر امام خمینی علیه السلام را بین نوجوانان پخش کنی؟

من قبول کردم. پس از آن در محدوده‌ی مدارس اطراف محله، مشغول به فعالیت شدم. در اوایل سال ۱۳۵۷ یکی از اساتید مدرسه متوجه‌ی فعالیت‌های من شد و مرا به همراه فرزند یکی از روحانیون، تحویل کلانتری داد. در بین راه کلانتری، شخصی کیف حاوی اعلامیه‌های امام را از دست من قاپید و فرار کرد.

مأمور همراه ما که نمی توانست ما را رها کند و آن شخص را تعقیب نماید، نتوانست مدارک را بدست آورد.

نهایتاً ما بدون هیچ مدرکی دال بر فعالیت علیه رژیم، دستگیر شدیم. مأمور بازجویی از ما در کلانتری، فردی انقلابی بود. علی الظاهر از ما بازجویی و به ما پرخاش کرد.

سپس در زمانی مناسب به ما توصیه کرد یک هفته‌ای به مدرسه نرویم تا تصور شود ما بازداشت هستیم. ضمناً به ما گفت که نگهداری‌های امام باشید. خوشبختانه آن روز ما آزاد شدیم. هنگام خروج از کلانتری محمد مهدی خادم الشریعه را دیدم که منتظر ماست. آن جا بود که متوجه شدم برنامه ریزی "کیف قاپی" کار محمد مهدی بوده است.

سید غلامرضا امینی یزدی، دوست شهید



در دوران قبل از انقلاب، همیشه بحث بین فامیل و دوستان در حمایت یا عدم حمایت از انقلاب پیش می‌آمد. محمد مهدی همیشه با صبوری و متانت با مخالفین صحبت می‌کرد و با مهربانی سعی در متقاعد کردن مخالفین داشت و هیچ‌گاه بحث‌ها را به تنش و درگیری نمی‌کشاند.

از زمان انقلاب شیفته و عاشق امام خمینی علیه السلام بود. زمان بازگشت حضرت امام از فرانسه، تصمیم داشت به تهران برود اما ما از ترس ساواک و خطراتی که در آن زمان وجود داشت، به او اجازه‌ی سفر به تهران ندادیم.

با این حال در مشهد مدام مشغول فعالیت‌های مبارزاتی علیه رژیم شاه بود. آن روزها، هر لحظه منتظر بودیم محمد مهدی دستگیر شود و خطراتی برایش رخ دهد.

اما به لطف خدا حادثه‌ای برایش رخ نداد و انقلاب پیروز شد. در تمام آن ایام از جزییات فعالیت هایش برای ما چیزی تعریف نمی‌کرد و ما

فقط رفت و آمدهای گاه و بی‌گاهش به مسجد
و تظاهرات را می‌دیدیم.

بعد از انقلاب و عضویت در سپاه هم چیزی
از وظایف و خدماتش در سپاه و جبهه به ما
نمی‌گفت. خدمات و رشادت‌های محمد مهدی
در دوران جنگ را، بعد از شهادتش، از زبان هم
رزمانش شنیدیم.

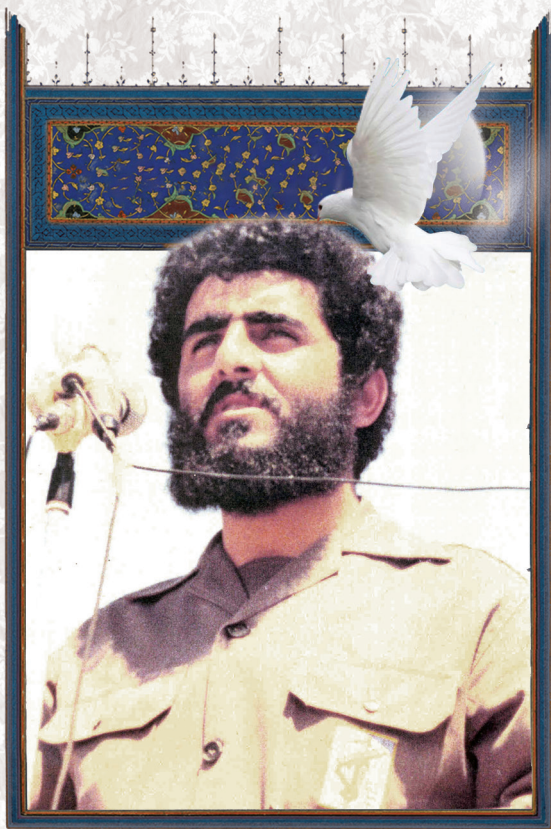
من یک خودروی ولوو داشتم که معمولاً ساواک از این مدل خودرو استفاده می کرد.

یک روز محمد بدون هماهنگی بامن، در صندوق عقب ماشین تعداد زیادی اعلامیه جاسازی کرد و با آن از منزل خارج شد.

در داشبورد خودرو یک ضبط صوت و میکروفون داشتم. در خیابان مأموران به ماشین شک کردند و اتفاقاً متوجه ضبط صوت و میکروفون شدند.

آن روز محمد کلی سوال پیچ شد و خصوصاً به خاطر ضبط صوت خیلی به او مشکوک شدند. خوشبختانه موضوع ضبط صوت باعث شد که

صندوق عقب ماشین را باز نکردند و ضبط صوت
باعث غفلت مأموران از آن شد.
اگر صندوق عقب را باز می کردند، قطعاً محمد
مهدی بازداشت می شد و به زندان های ساواک
منتقل می گردید .



محمد مهدی بسیار مقتصد بود. زمانی که ما به سفر کربلا می رفتیم، من به منشی حجره می سپردم که محمد مهدی را از نظر مالی حمایت کند زیرا او خودش مطالبه پول نمی کند. باین حال برای دیدار از اقوام و صله‌ی رحم اهمیت زیادی قایل بود. هر وقت فرصتی پیش می آمد، شیرینی و هدیه می خرید و به دیدن اقوام می رفت.

فصل جدیدی از حیات

از همان اوایل انقلاب جذب سپاه شد. در بهمن ماه سال ۱۳۵۸ به عضویت سپاه پاسداران درآمد. دوره‌ی آموزشی ۳۵ روزه شامل آموزش های کامل نظامی اعم از عملیات چتربازی و... را در پادگان سعدآباد تهران به همراه یک دوره عملیات تخصصی گذراند و آن گاه در سپاه به سمت های رئیس دفتر فرماندهی و مدیریت داخلی ستاد منطقه ۴ منصوب شد. اوایل مهرماه ۱۳۶۰ به خوزستان رفت. در عملیات هایی از جمله "طریق القدس" جهت آزاد سازی بُستان شرکت نمود. زمان درگیری ایران و عراق در جزابه به عنوان فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا علیه السلام، عملیات را فرماندهی کرد.

محمد مهدی علاقه فراوانی به خلبانی داشت. لذا در سال ۱۳۶۰ به مرکز آموزش فنون خلبانی رفته و دوره‌هایی را هم در آن جا گذراند.

با شروع جنگ تحمیلی، به دیدن من آمد و گفت: سید، مأموریت ما در دنیا به اتمام رسیده و باید برویم و برای آخرت‌مان توشه‌ای برداریم.

این حرف را در شرایطی بیان می‌کرد که قبل از انقلاب، همیشه در صف انقلابیون حضور داشت و از هیچ اقدامی در جهت اطاعت از فرمایشات امام خمینی علیه السلام و پیروزی انقلاب مردم علیه حکومت ستم شاهی کوتاهی نمی‌کرد.

با این حال آغاز جنگ برای محمد مهدی، دوره‌ی جدیدی از حیات معنوی اش به شمار می‌رفت. برای خودش و دوستانش آرزوی شهادت می‌کرد و دعای همیشگی اش این بود: خدایا شهادت را نصیب ما بفرما.

سید غلامرضا امینی یزدی، دوست شهید



تا جایی که به خاطر دارم چهره‌ی محمد مهدی متبسم بود و ناراحتی در چهره اش دیده نمی شد. اگر از کسی می رنجید، با گفتن عبارت " خداوند به راه راست هدایت کند " ناراحتی خود را ابراز می کرد. عادت داشت هفته ای دوبار به حرم مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شود. اگر خارج از این برنامه به زیارت حضرت می رفت، متوجه می شدم که غمی در دل دارد و برای تسکین آلام روحی به حرم مطهر پناه برده است. گاهی که با او به حرم مشرف می شدیم، به نزدیکی های بارگاه که می رسیدیم چهره اش شکفته می شد و می گفت "عجب نوری دارد. این طور نیست "

سید غلامرضا امینی یزدی، دوست شهید

محمد مهدی لزوم حضور در جبهه را صرفاً پیروزی در جنگ نمی دانست. او موضوع را فراتر از تصرف چند شهر و قسمت هایی از خاک ایران پیش بینی می کرد. به اعتقاد او، دلایل اصلی حمله نظامی جبهه استکبار، از بین بردن نظام اسلامی مستقل و ارزش های پدید آمده در منطقه و شکل گیری این حاکمیت جدید بود. لذا حضور خود در منطقه را امری ضروری می دانست و انگیزه اصلی اش دفاع و پشتیبانی از انقلاب و تداوم نهضت بود. به همین دلیل از جمله دعاهایی که مدام بر زبان می آورد، طول عمر امام و برقراری و تثبیت حکومت عدل اسلامی بود.

سید سعید ثامنی پور، دوست و هم رزم شهید

بعد از انقلاب به همراه همسر و دخترم سفری به کربلا داشتیم. پس از بازگشت متوجه شدیم که محمد مهدی به عضویت سپاه درآمد و به عنوان مسوول دفتر، مشغول خدمت می باشد. یک روز محمد مهدی به حضور مادر رسید و گفت که می خواهد برای ادامه‌ی دوره‌های تخصصی سپاه، به تهران برود و می خواست که از مادرش خداحافظی کند.

مادرش به او اجازه نداد و گفت که رضایت ندارد. من به همسرم گفتم که مانع نیت مقدس محمد نشود.

اما همسرم دلش راضی نمی شد که از او جدا

شود. ناگهان محمد مهدی جمله ای را بیان کرد که دیگر مادرش توان مخالفت با او را نداشت. محمد مهدی گفت: مادر جان اگر راضی نیستی، من به این سفر نمی‌روم، اما فردای قیامت خود شما باید جواب خانم فاطمه زهرا علیها السلام را بدهی. با این عبارت دیگر همسرم نتوانست با محمد مهدی مخالفت نماید.

صادق خادم الشریعه، پدر شهید

نظم در کارها و زیبایی و آراستگی ظاهری محمد مهدی ویژگی شاخص او بود. با وجود صمیمیت زیاد و شناخت روحیات ایشان در جبهه، وجوه متفاوتی از محمد مهدی را مشاهده کردم. محمد مهدی به دلیل بزرگ شدن در خانواده مذهبی، همیشه مقید به مبانی اعتقادی بود. اما در جبهه از خودگذشتگی و ایثار به عنوان یکی از بارزترین وجه شخصیتی ایشان بروز و ظهور پیدا کرده بود. شجاعت مهدی بسیار مثال زدنی بود و مرا متعجب می‌ساخت.

خصوصاً در بازدیدهایی که از خط مقدم داشت، جلوتر از همه، در سنگرهای دیده‌بانی

حضور پیدا می کردند.

خصوصاً در یکی از بازدیدهایی که از یک سنگر دیده بانی داشت، ناگهان جبهه‌ی دشمن شروع به شلیک خمپاره نمود، به طوری که ما تصور کردیم محمد مهدی به شهادت رسید. اما لحظاتی بعد دیدیم که به سلامت برگشت.

فرزهایی از زندگی سردار سرلشگر شهید



محمد مهدی خادم الشریعه

مصطفی خادم الشریعه، پسرعموی شهید

تا انتها حضور

ایشان زندگی عادی پشت جبهه را به کلی فراموش کرده بودند. زمانی که پس از چند ماه قصد مراجعت به مشهد را داشتیم، به محمد مهدی پیشنهاد کردم که به مرخصی بروم و چند روزی را با خانواده بگذرانم. اما او گفت که تا جنگ تمام نشود به مشهد برنخواهم گشت.



زمانی که در تنگه چزابه بودیم، عراق حمله شدیدی برای پس گرفتن بُستان انجام داده بود. امام خمینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ رحمت الله دستور فرمودند که "بُستان باید حفظ شود".

پس از آن نیروهای فراوانی از لشکرهاى متعدد برای پشتیبانی اعزام شدند. اما در مرحله‌ی اولیه‌ی حمله‌ی عراق، فقط تیپ ۲۱ امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام به فرماندهی شهید خادم الشریعه در آن جا حضور داشتند و شهدای بسیاری را نیز تقدیم کردند و منطقه تا زمان رسیدن نیروهای کمکی، حفظ شد.



پس از این که خط را به نیروهای تازه نفس
تحویل دادیم، به همراه شهید خادم الشریعه به
پشت خط برگشتیم.

به دلیل خستگی شدید و همچنین شهادت و
زخمی شدن تعداد زیادی از هم رزمان، روحیه ما
کمی تضعیف شده بود.

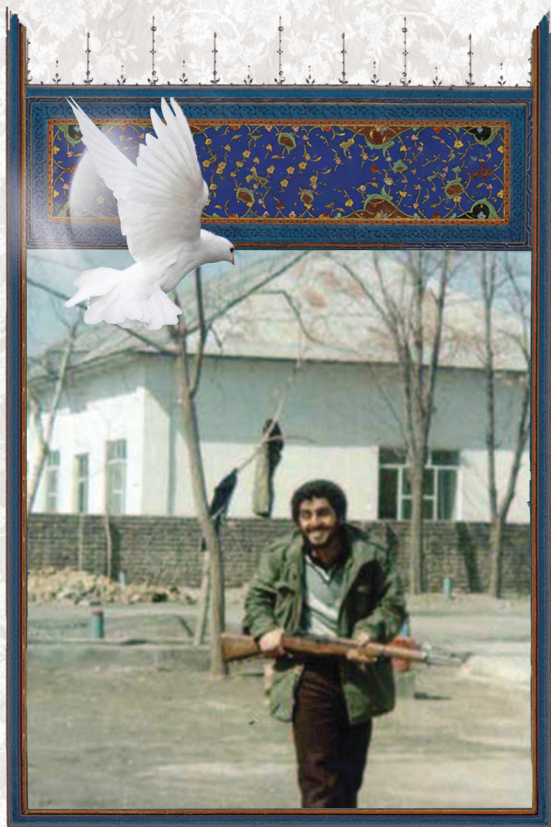
در آن زمان محمد مهدی با صلابت به ما
روحیه می دادند و قدرت روحی فوق العاده ایشان
همیشه در خاطر من ماندگار شد.

قبل از عملیات چزابه به ایشان پیشنهاد فرماندهی تیپ ۲۱ امام رضا علیه السلام داده شد. با من مطرح کرد و گفت ترجیح می‌دهم یک بسیجی ساده باشم و اسم و رسم نمی‌خواهم. می‌گفت: اگر من فرمانده باشم و بر اثر اشتباه من برای یکی از بچه‌ها اتفاقی بیفتد، من شرعاً مسؤولم و نمی‌توانم پاسخگوی پروردگار باشم.

دو شب قبل از رفتن به عملیات چزابه، دوستش، آقای علی حسینی که از بچه‌های اطلاعات عملیات بود به منزل ما آمد و ما تا ساعت ۲ نیمه شب با محمد مهدی صحبت



می‌کردیم تا او را برای قبول فرماندهی متقاعد
 نماییم اما او موافقت نمی‌کرد. خیلی دغدغه
 مسایل شرعی را داشت و مدام از مسؤولیت‌های
 این وظیفه‌ی خطیر صحبت می‌کرد.
 تا این‌که آقای حسینی مطرح کردند که این
 دستور از بالاست و امری ولایتی است و شما باید
 این مسؤولیت را بپذیرید. محمد مهدی با اکراه
 فراوان این مسؤولیت را پذیرفت.



شکل گیری تیپ

۲۱ امام رضا علیه السلام

تیپ ۲۱ امام رضا علیه السلام داشت شکل می‌گرفت و استحکام پیدا می‌کرد. اما با توجه به کارشکنی‌های بنی‌صدر، مشکلات بسیاری بر سر راه این قبیل سازماندهی‌ها وجود داشت. به هرکسی نمی‌شد اعتماد کرد و فرماندهی تیپ را به او سپرد. بسیاری از بچه‌هایی که آگاهی و بصیرت بیشتری داشتند و برای انقلاب دل می‌سوزاندند، در خط مقدم نبرد مشغول دفاع بوده و بسیاری از آن‌ها شهید شدند. در این شرایط تاریخی سخت و نفس گیر، محمد مهدی خادم الشریعه فرماندهی تیپ را به عهده گرفت. پس از شهادت محمد مهدی، معاونش شهید چراغچی جانشین او شد.

سید علی عرفانیان، هم رزم شهید

یکی از رفقای محمد برایم تعریف می‌کرد که اوایل حضورم در جبهه، ترس از آن شرایط پرخطر مرا رها نمی‌کرد. روزی محمد مهدی به من گفت: نترس برادر. روی این گلوله‌هایی که می‌آید، اسم شخصی که باید مورد اصابت قرار بگیرد، نوشته شده است. اگر نام تو روی آن نوشته باشد که نمی‌شود کاری کرد و اگر نام تو روی آن نباشد به تو اصابت نخواهد کرد.

رمز شجاعت محمد مهدی هم همین بود. می‌دانست که همه چیز با تقدیر پروردگار رقم خواهد خورد. لذا تسلیم و آرام بود.

محمدتقی خادم الشریعه، برادر شهید

محمد مهدی بسیار تمیز و مرتب بود. دستمال مخصوص تمیز کردن کفشش، همیشه تا کرده در جیبش بود. حتی عطرش را با خود به جبهه برده بود و از آن استفاده می‌کرد و خوش بو بود. لباس‌هایش تمیز و آراسته بودند. این صفات او هیچ منافاتی با عدم دلبستگی شهید به دنیا نداشت. کسانی که قبل از شهادت محمد مهدی، به دلیل این خصائص منحصر به فردش، به او انتقاد داشتند، بعد از شهادتش به اشتباه خود پی برده و خود را ملامت می‌کردند.

عبدالعظیم صادق زاده، دوست و هم رزم شهید

چهره‌ای همیشه متبسم

هر وقت او را می‌دیدم به یاد اوصاف حضرت حمزه می‌افتادم. صلابت و پایداری‌اش در برابر مشکلات ما را مرعوب می‌ساخت.

گاهی از مشاهده آن همه قدرت روحی و تحمل که خداوند به او عطا کرده بود، پشتم می‌لرزید. با این حال همیشه تبسمی ظریف بر لبانش بود و در بزنگاه‌های درگیری و خطر، چهره متبسمش باعث آرامش خاطر ما می‌شد.

باتوجه به روحیه‌ی محکمی که داشت، کمتر ناراحتی‌هایش را بروز می‌داد.

در مسایل کم اهمیت، به راحتی از موضوع می گذشت .

در مورد موضوعات مهم مانند عملیات آزادسازی بُستان و درگیری های چزابه، با صلابت و محکم بود .

ایمان و باور قوی، از او مردی ساخته بود که مسایل جزئی تغییری در روحیات وی ایجاد نمی کرد .

هم رزمان شهید برای ما تعریف می‌کردند که روزی، در زمان درگیری‌های چزابه، مرحوم هاشمی رفسنجانی و سردار رضایی برای بازدید از منطقه، به جبهه رفته بودند. مرحوم هاشمی رفسنجانی اصرار داشتند حتماً از خط اول بازدید نمایند.

اما شهید خادم الشریعه به دلیل وضعیت وخیم تنگه چزابه و شدت آتش دشمن که در آن منطقه متمرکز شده بود، به هیچ عنوان اجازه حضور ایشان در آن منطقه را ندادند. سردار رضایی به مرحوم هاشمی گفتند، ایشان در این منطقه فرمانده هستند و ما باید از دستور ایشان اطاعت کنیم. به این دلیل بازدید از خط مقدم انجام نشد.

مهتری خادم الشریعه، خواهر شهید



پس از بازگشت از مأموریتی که در لبنان به من محول شده بود ، با محمد مهدی آشنا شدم . قبل از انقلاب با باو آشنا بودم اما آشنایی من با محمد مهدی به عنوان فرماندهای باهوش ، با ذکاوت و با قدرت مدیریت فوق العاده مرا غافل گیر کرده بود .

می دانستم اودر خانوادهای بسیار معتقد و درعین حال متمکن بزرگ شده است . با این حال این همه قابلیت و توانمندی در محمد مهدی مرا شگفت زده ساخته بود .

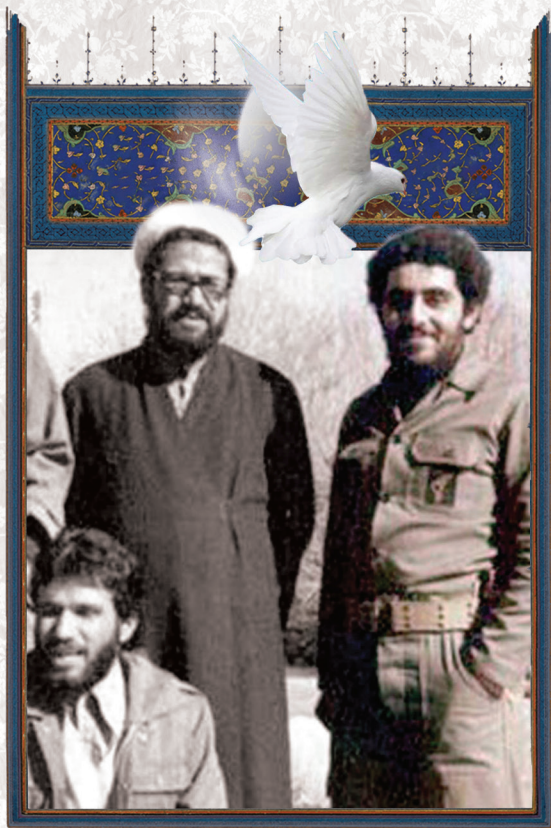
سیدسعید ثامنی پور، دوست و هم رزم شهید

معاشرت‌های با برکت

به روابط دوستی و رفاقت به معنای واقعی کلمه ارج می‌نهاد و پای‌بند به این روابط بود. ایشان سعی می‌کرد ارتباطات خود را در جهت ارتقای فکری دوستانش گسترش دهد.

در جلسات فAMILI و همین‌طور دوستان حضور پیدا می‌کرد و اهمیت خاصی برای این معاشرت‌ها قایل بود. در عین حال نسبت به مسؤولیت‌هایش بسیار پای‌بند و متعهد بود. کارهایش توأم با درایت، زیرکی و هوشیاری خاصی بود و همین روحیاتش باعث می‌شد که دوستانش شیفته‌ی او شوند.

سیدسعید ثامنی پور، دوست و هم‌رزم شهید



ایشان معتقد به ولایت فقیه بود و خود را ملزم به اطاعت از دستورات حضرت امام می‌دانست. در آن زمان انواع خطوط مختلف سیاسی در کشور وجود داشت، اما محمد مهدی از آن‌ها دوری می‌جست و تنها عشق خود به خط ولایت را ابراز می‌نمود.

عملکرد او چگونه ماندن را به ما می‌آموخت و آنچه را که دائماً در سخنرانی‌هایش به زبان می‌آورد، حمایت از خط ولایت فقیه بود.

همه‌ی کسانی که محمد مهدی را می‌شناختند، قطعاً اخلاق خوب و پسندیده، ظاهر آراسته، نظم و ترتیب و توجه بسیار به نظافت را از جمله خصایص اصلی شهید می‌دانند. او از ریا منجر بود و در کارهایش بسیار هوشمند و عاقل بود. هیچ وقت از مسیر تعادل خارج نمی‌شد. نه تندروی می‌کرد و نه کندروی. در عملیات و درگیری‌ها همواره برای ما حکم محور را داشت و بقیه حول او عمل می‌کردند. همیشه توصیه داشت که اختلاف نظرها را کنار بگذاریم و به این شکل کارها را مدیریت و اجراء می‌نمود.

سیدسعیدثامنی پور، دوست و هم‌رزم شهید

خار و چشم واستخوان درگاو

محمد مهدی از گروهک منافقین به دلیل انجام عملیات مسلحانه علیه نظام، دل پردردی داشت. همیشه افسوس می خورد که این گروهک با شعارهای به ظاهر خوب و زیبا توانسته بود عده‌ای از هموطنان مان را تحت تأثیر قرار داده و از مسیر انقلاب و اسلام ناب جدا سازند. افرادی که می‌توانستند در خدمت اسلام باشند به بیراهه کشانده شده و ضربات جبران‌ناپذیری بر پیکره‌ی نظام نوپای اسلامی وارد ساختند. محمد مهدی معتقد بود باید آن قدر تلاش کرد تا به تمام مخالفان ثابت شود، اسلام می‌تواند دارای نظام و سیستم حکومتی مستحکم باشد.

در جبهه همیشه مشکلات و مسایل غیرقابل پیش بینی رخ می داد. محمد مهدی ضمن حفظ خونسردی و خوشرویی و تبسمی که همیشه داشت و با جدیت فراوان ، توکل و اتکاء به پروردگار، سعی می کرد با دست اندرکاران و صاحب نظران مشورت کند.

استفاده از نظرات و آرای افراد مؤمن، متقی و آشنا با امور نبرد، یکی از مهم ترین و کارسازترین استراتژی های بود که باعث مؤفقیّت او در مدیریت مسایل می گردید.

سیدسعیدثامنی پور، دوست و هم رزم شهید

در اوقات فراغت سعی می‌کرد به کارهای تشکیلاتی سپاه سر و سامان دهد. می‌گفت: سپاه تازه پاست و اعضای آن از اقشار محروم و مستضعف می‌باشند. باید سپاه سازماندهی شده و افراد را مقید به رعایت و تبعیت از قوانین و مقررات آن نماییم.

در بازه‌های زمانی قبل از عملیات که در حال آماده باش بودیم؛ برنامه‌های منظم ورزشی ترتیب می‌داد و خصوصاً با ورزش‌هایی مانند دو و پیاده‌وری، سعی در بالا نگه داشتن توان روحی و جسمی بچه‌ها داشت.

سید علی عرفانیان، هم‌رزم شهید

اگر کسی به امام خمینی علیه السلام و انقلاب اهانت می‌کرد و یا با بی‌احترامی و توهین صحبت می‌کرد، محمد مهدی عصبانی می‌شد اما ادب اسلامی او اقتضاء می‌کرد که عصبانیتش را کنترل نموده و از واکنش‌های تند اجتناب کند. از مجادله‌های بی‌مورد پرهیز می‌نمود و فقط با استدلال و منطق و ضمن احترام به دیدگاه‌های شخص معترض، سعی می‌کرد او را متقاعد نماید.

ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌هایی که در جامعه وجود داشت، قلبش را به درد می‌آورد. از هر فرصتی جهت سرکشی به مستمندان استفاده می‌کرد. یادم می‌آید زمانی برای کمک به تعمیر سقف خانه پیرزنی ناتوان، روزی ۱۵ - ۱۶ ساعت کار می‌کرد تا هرچه زودتر مشکل آن مادر ناتوان برطرف گردد. ایثارگری یکی از بارزترین صفات شهید بود و آشکارا در ایشان بروز و ظهور داشت. این ایثارگری‌ها نا آگاهانه نبود. او معنای واقعی این واژه را می‌دانست و با اخلاص کامل قدم در این راه می‌گذاشت.

سیدعلی عرفانیان، هم رزم شهید

تربیتی از امام خمینی

تا زمانی که محمد مهدی مسؤلیت داشت، با ارباب رجوع بسیار با احترام برخورد می‌کرد. سعی می‌کرد کار شخص مراجعه کننده بر زمین نماند و زمینه رنجش کسی فراهم نگردد. در این راستا از خود بسیار مایه می‌گذاشت.

اما راجع به تشکیلات سپاه موضوع فرق می‌کرد. بخاطر رفاقت و آشنایی، هرگز خلاف مقررات اقدام نمی‌کرد.

هر وقت کسی توقعی بیش از استحقاق خود داشت، محمد مهدی خاطره‌ی امام را برای او تعریف می‌کرد.

«زمانی آقا مصطفی از مشکلات مالی خود نزد امام شکایت کرده و از ایشان درخواست کردند که سهم بیشتری به او بدهند. امام فرمودند، این کلید گاو صندوق و این شما. هرچه می‌خواهی بردار ولی فردای قیامت خودت باید تاوان این مسؤولیت و عذاب جهنم را بپذیری.»

سیدعلی عرفانیان، هم رزم شهید

محمد مهدی در زمان آماده باش هم از کمک به مردم کوتاهی نمی‌کرد. در یکی از آن زمان‌های آماده باش، پیرمردی روستایی به ما مراجعه نموده و از حمله خوک‌ها به روستایشان شکایت داشت. پیرمرد می‌گفت خوک‌ها به مزارعشان حمله کرده و محصولاتشان را از بین می‌برند.

فردای آن روز من به همراه محمد مهدی و یکی دیگر از هم‌سنگران، به روستای مورد نظر رفته و خوک‌ها را فراری دادیم و مشکل روستا برطرف گردید.

سیدعلی عرفانیان، هم رزم شهید

در منطقه مجروح شده بودم و در منزل استراحت می‌کردم. به دیدنم آمد و گفت چرا در رختخواب خوابیده‌ای؟

علت را گفتم. پرسید یعنی نمی‌توانی روی پا هم بایستی؟

... و فردای آن روز مجدداً با محمد مهدی به جبهه اعزام شدیم.

آن اواخر، قبل از شهادت، حال عجیبی داشت. متوجه شدیم که او دیگر حال و هوای این دنیا را ندارد. از طریق یکی از دوستانش متوجه شدیم که فرمانده تیپ شده است. یک بار که تماس گرفته بود، بخاطر فرمانده شدنش به محمد مهدی تبریک گفتیم. محمد گفت: امیدوارم امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ مرا به سربازی قبول داشته باشند.

هنگام کسب اجازه از من برای عزیمت به جبهه، گفت: برای یک مأموریت ۱۵ روزه به جبهه می‌رود. به ما اکیداً توصیه می‌کرد که با ایشان تماس نگیریم.

زیرا برای سایر هم‌رزمان این امکان وجود نداشت و محمد مهدی نمی‌خواست از این جهت با بقیه متفاوت باشد. محمد مهدی خودش گاهی با ما تماس می‌گرفت و ما را از اوضاع و احوال خودش مطلع می‌ساخت. هفته‌ها از موعد ۱۵ روزه‌ی ایشان که به من قولش را داده بود، می‌گذشت و محمد مهدی به مشهد مراجعت نکرده بود. چند بار از او پرسیدم که زمان مأموریتت شما به

اتمام رسیده، چرا بر نمی‌گردی؟ محمد مهدی می‌گفت: مادر جان بچه‌ها را چگونه رها کنم. تا این‌که پس از شش ماه به مشهد برگشت. حال و هوای دیگری داشت. وسایل اتاقش را مرتب نمود و تعدادی از وسایل را جدا کرد و به برادرش گفت، اگر زمانی برایم اتفاقی افتاد، این وسایل را به سپاه برگردانید.

حتی یک موتور سیکلت داشت که سفارش کرده بود آن را هم به سپاه بدهیم تا از آن در جبهه‌ها استفاده شود. وقتی می‌رفت، در کوچه به درخت جلو منزل تکیه کرده و گریه می‌کردم. آن قدر گریه کردم تا دور شد و دیگر او را ندیدم.



روزی در مسیر حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام از محمد مهدی پرسیدم ، چه آرزویی داری و برای آینده‌ات از خدا چه می‌خواهی ؟
گفت آیا از یک ثانیه دیگرم خبر دارم که برای آینده ، آرزوهای دور و دراز داشته باشم !
و من می‌دانستم که تنها آرزویش شهادت است .

شبى محمد مهدى به سراغ من آمد و گفت باید به همراه شهید میرزایی جهت شناسایی، به خاک عراق نفوذ کنیم. مجبور بودیم لباس عراقی بپوشیم. محمد مهدی کمی زبان عربی می دانست. در حین عکس برداری و انجام عملیات شناسایی، محمد مهدی مرا صدا زد و پرسید: صدای اذان را می شنوی؟

من صدایی نمی شنیدم.

گفت: چرا! صدای اذان می آید، گوش کن.

اما من هیچ صدایی نمی شنیدم.

از روشنایی هوا متوجه شدیم که اوقات اقامه نماز صبح است در حالی که محمد مهدی صدای

اذان را شنیده بود. در همان وضعیت خطرناک و حساس، مقداری از آب رادیاتور خودرو را خالی کردیم و وضو گرفتیم. سه نفری با حدود دو لیوان آب وضو گرفتیم. به طوری که آبی که از دست من می چکید، شهید میرزایی آن را روی هوا می قاپید و با آن وضویش را کامل کرد. در همان وضعیت پرخطر نماز را به جماعت اقامه کردیم.



شب ۲۵ ماه رجب، مصادف با وفات امام موسی ابن جعفر علیه السلام، ساعت ۱۱ شب محمد مهدی با منزل تماس گرفت و ضمن احوال پرسی، گفت که خیلی دلش برای ما تنگ شده است. من گفتم ما هم بسیار دلتنگ شما هستیم و از او خواستم که چند روزی به مشهد بیاید. محمد مهدی گفت: من تا کربلا نروم به مشهد بر نمی‌گردم.

یک روز قبل از شهادت محمد مهدی، فرماندهان خراسان به جبهه آمده بودند و جلساتی با این آقایان داشتیم که طی آن مسایل منطقه بررسی شد.

مقرر شد فردای آن روز، محمد مهدی آن‌ها را به خط مقدم برده و در آن‌جا نقشه‌های منطقه، مورد بررسی قرار گیرند.

آن شب با محمد مهدی در یک سنگر بودیم. آخرین شب زندگی محمد مهدی با شوخی و خنده سپری شد.

بسیار با نشاط بود و اثری از جدیت لحظات نبرد در چهره‌اش دیده نمی‌شد.

بعد از اقامه نماز صبح من مجدداً خوابیدم.
ساعتی بعد که از خواب بیدار شدم، توسط شهید
نورالله کاظمیان مطلع شدم که محمد مهدی از
ناحیه پشت سر مورد اصابت خمپاره ۶۰ قرار گرفته
و به شهادت رسیده است.

فرزهایی از زندگی سردار سرلشگر شهید



محمد مهدی خادم الشریعه

سیدسعید ثامنی پور، دوست و هم رزم شهید

آخرین نگاه

صبح آخرین مرتبه‌ی اعزام به منطقه، او را تا جلوی در خانه بدرقه کردم. اشک‌هایم بی‌اختیار سرازیر می‌شد. او در ماشین برادر بزرگترم نشسته بود. به انتهای کوچه که نزدیک شد، ناگهان برگشت و به سمت ما نگاه کرد. این آخرین نگاه را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم.

شبى محمد مهدى را در خواب دیدم که به همراه یک نفر دیگر از اقوام به منزل برگشته و خوابیده است. هرچقدر محمد مهدى را صدا زدم، از خواب بیدار نشد.

برادرش مى خواست محمد مهدى را بیدار کند که من نگذاشتم و گفتم، فرزندم از جبهه برگشته و خسته است، بگذار بخوابد. چند روز بعد متوجه شدم که محمد مهدى به شهادت رسیده است. شخص دیگری هم که در خواب به همراه محمد مهدى بود، پس از زمان کوتاهاى به شهادت رسید.

کبرى متقیان، مادر شهید

شهید نورالله کاظمیان در همان خودرویی که محمد مهدی شهید شد حضور داشتند. ایشان بعد از شهادت محمد مهدی به منزل ما آمدند و تعریف کردند که شهادت محمد بسیار سریع اتفاق افتاد و پس از اصابت خمپاره، ایشان بلافاصله به شهادت رسیدند.

شهید کاظمیان می گفت این تکیه کلام محمد مهدی بود که "خمپاره‌ی ۶۰ خیلی نامرده چون هیچ صدایی نداره" و اتفاقاً محمد مهدی با همان خمپاره ۶۰ شهید شد.

شهید کاظمیان تعریف می کردند که صبح روز شهادت، زمانی که محمد مهدی را برای صرف

صبحانه دعوت کردیم، او گفت که روزه است و قرار است با رسول الله در بهشت افطار نماید. ما زیاد حرف او را جدی نگرفتیم. نهایتاً یک عدد سیب به محمد تعارف کردیم.

محمد سیب را برداشت و جلو داشبورد خودرو قرار داد و آن را نخورد.

آن روز برای بازدید از خط و نشان دادن نقشه‌ها به منطقه رفته بودیم. در همان سپیده دم، محمدمهدی میهمان رسول الله شد.

در منطقه به عنوان تخریب‌چی، زیر نظر شهید میرزایی کار می‌کردم. شب عملیات بود. نزدیکی‌های صبح محمد مهدی نزد من آمد و گفت: تورا برای حضور در خط مقدم انتخاب کرده‌ام. گفتم: چه عجب! بالاخره مرا آدم حساب کرده‌ای! گفتم: تو این همه مجروح شده‌ای و باز هم این گونه صحبت می‌کنی! قبل از اعزام با حسرت گفتم "آی راهیان عشق! ما را از دعای خیر فراموش نکنید."

من مجدداً در آن عملیات مجروح شدم. پس از عملیات، تعدادی از مجروحین و شهدا با هلیکوپتر به مشهد منتقل شدند.

در هلیکوپتر نا خودآگاه خودم را به طرف یکی
از تابوت‌ها کشاندم و روی آن را کنار زدم.
ناگهان چهره محمد مهدی را در مقابل خودم
دیدم. انگار داشت به من می‌گفت، بالاخره با
هم به مرخصی می‌رویم!

فرزهایی از زندگی سردار سرلشکر شهید



محمد مهدی خادم الشریعه

سید غلامرضا امینی یزدی، دوست شهید

اشک و لبخند

بعد از ظهر روزی که خبر شهادت محمد مهدی را به من دادند، هم زمان با اعلام خبر فتح خرمشهر شد.

مردم در خیابان‌ها به شادی و پخش شیرینی و شربت می‌پرداختند و خودروها بوق زنان در خیابان‌ها تردد می‌کردند. شادی خبر آزادی خرمشهر و مشاهده‌ی شور و شعف مردم، تسکینی بود بر غم فراغ برادرم.



خبر شهادت محمد مهدی، را به پسر بزرگترم محمد تقی دادند. پسرم پس از تحویل پیکر شهید، از مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی خواهش کردند که این موضوع را به من اطلاع دهند و همان روز پسرم محمد تقی به من اطلاع داد که قرار است میرزا جواد آقای تهرانی به همراه آیت الله مروارید روز بعد برای صبحانه به منزل ما تشریف بیاورند.

صبحانه تدارک دیدیم و میهمانان به منزل ماتشریف آوردند. من از حال ظاهری ایشان متوجه شدم که حال آدم‌های عزادار را دارند. پس از مدتی مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی این

آیه را تلاوت فرمودند "الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" (۱۵۶- بقره) من کم کم متوجه شدم که ماجرا از چه قرار است. پس از آن تعدادی از دوستان محمد مهدی به منزل آمدند و به این شکل ما متوجه شهادت محمد مهدی شدیم.

جمعه های رویش

فرزهایی از زندگی سردار سرلشگر شهید

محمد مهدی خادم الشریعه

۱۸

تولد محمد مهدی در روز جمعه و همین طور روز
سشهادتش، جمعه ۲۷ ماه رجب و تشییع پیکر
مطهرش در روز تولد امام حسین علیه السلام و شب
جمعه بود. ایشان در صحن انقلاب حرم مطهر
امام رضا علیه السلام به خاک سپرده شدند.

مهتری خادم الشریعه، خواهر شهید

مدال فتح

بعد از فتح خرمشهر از طرف آیت الله خامنه‌ای رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ،
رییس جمهور وقت، به برخی از فرماندهان،
مدال درجه دو فتح اهداء کردند.

آقایان شوشتری و سردار صفوی که آن زمان
معاون سردار رضایی بودند به منزل ما آمدند
و حکم و مدال را به پدر ما دادند.

محمد تقی خادم الشریعه، برادر شهید